



عکس: سپید معنری / ایران

«بی نقاب»، روی «صحنه» زندگی

خسرو حکیم رابط: در طوفان حوادث، هر جا که رفته‌ام، باد مرا برده است

شیراز... و محیط خانه پدریتان در زندگی شما چه تأثیری داشته است؟

آه! شیراز... شیراز... غروب دلگشا و صبح غمگین..... عجب آب و هوایی داره شیراز
بله... غروب دلگشا و صبح غمگین! سعدی و سعیدیه، حافظ و حافظیه..... در دوران کودکی ما در شیراز، تنها برج موجود «برج ارگ کریمخانی» بود، قبراق و سرپا، نه یله داده و فرونشسته در یک سو چون امروز. و رشک بهشت بود و قصرالدشت و... همه دار و درخت و باغ و باغچه و کوچه باغ‌های باصفا! و نه اینهمه برج و این لانه‌های تودرتوی بی آسمان و خانه کوچک پدری ما، پشت بازار حاجی این سوی «شاه چراغ» که در عالم کودکیه و بازیگوشانه، از پشت بامش تا دروازه قرآن در شمال شهر، بام به بام می‌دیدیم، انبوه کبوتران «کفتر بازان» را می‌پراندیم و می‌آشفتم و خیابان زند هنوز بازار وکیل را دوباره نکرده و راه بام نوردی ما را نبریده بود. بگذریم، ما، پدرمان را کمتر دیدیم. بیشتر با مادر بودیم و تحت تأثیر او.. من ۱۱-۱۰ ساله بودم؛ زمانه، زمانه جنگ بود و قحطی - قحطی نان و بسیاری چیزهای دیگر. راست، یاد دروغ، می‌گفتند که هسته خرما را آرد می‌کنند و نان می‌پزند، و همین نان را هم در کوچه‌ها از هم می‌قايند. زمانه تلخی بود که البته، در اواخر دوره رضا شاه اوضاع کمی بهتر شد. پدر رفته بود زغال تقسیم کند بین مردم و مُرد... از تیفوس.

و شما مانند مادر؟

بله. من و برادر دو خواهر. مادر از ماجراهای قبل از تولد من «قصه» می‌گفت. از هجوم انگلیسیان به جنوب، و جدال بین مستبدان و آزادیخواهان شیراز. از دلیران تنگستان و کل خطه جنوب. از حزب دموکرات شیراز در یک سو و نوکران انگلیس - وابستگان به قوام در دیگر سو و از پدر بزرگ می‌گفت، از - احمد حکیم الهی - که در مکتب سید جمال الدین اسدآبادی آموزش دیده بود. مردی بود معمم و یکی از رهبران برجسته حزب دموکرات. کسی که در شیراز «جمعیت حافظان استقلال» را با

شکوه مقیمی - حمیدرضا محمدی / مرد «بی نقاب» می‌گوید ۸۶ زمستان طولانی استخوان سوز را پشت سر گذاشته، با بهارانی بی باران و زودگذر. حسرت نازنجستان‌های آغشته به عطر «بهار»، رنجش را افزون و دلش را خون کرده است. می‌گوید «عسل» هایش «تلخ» است، او هم که در تندباد حوادث، سمن و نسترنش به خاک خفته‌اند پاسخ می‌گوید که شهیدش را از کرده ناشیرین خرزهره گرفته و این است راز تلخکامی و تلخی جان‌آورش. خسرو حکیم رابط، کهن مردی خوش سخن و پیر کلمات و قصه‌هایی است که باورش آن خود باوری عمیق و گریزناپذیر می‌خواهد. او با گلبانگ حافظیه شیراز دیده به جهان گشود، از دشواری زندگی سر بر آورد و به ذات و همت، خسرو خوبان شد و در طول نیم قرن هزاران صفحه نمایشنامه و فیلمنامه آفرید. حکیم رابط در سال ۷۹، کانون نمایشنامه‌نویسان ایران را تأسیس کرد و در سر مقاله نخستین پرورش نوشت: «قبیله‌ای دیگر از (ما) بی‌دیگر، قدم به میدان گذاشت، نه به «وصف» آدم که به «خلق» آدم. در ظاهر پراکنده بوده ایم و به عزلت نشسته و اگر چه «عزلت نشسته را به تماشا» نه «حاجت است» باین همه، باز هم با هزار چشم خون‌پالا، نگرسته ایم، گریسته ایم، زبان گشوده و نوشته ایم و توانش را نیز پرداخته ایم». (کتاب بی نقاب، ص ۱۵۳) زبانش شاعرانه و قوام یافته‌اش بیانگر خوی سرکش و دادخواه اوست. او که هیچگاه کبوترایمانش به آدمیت را برنچید، هنگامی که از بلوغ فرهنگی و رفتار جمعی کانون ناامید شد، در بهمن ۷۹ استعفايش را از کانون اعلام کرد و معلمی و نوشتن را بر کارهای صنفی ارجح دانست و با این سخن کانون را بدرود گفت: «پریشان شود گل ز باد سحر، نه همیزم که نشکافدش جز تبر» و اذعان داشت که دوران «هیزمیت» آدمی به سر آمده است. (بی نقاب، ص ۱۶۱)

آثار او در سه مجموعه «من با کدام ابر...» در سه بخش فیلمنامه، نمایشنامه (صحنه‌ای و رادیویی) و خاطرات تاکنون منتشر شده است و بزودی دیگر آثارش به شکلی کامل تر در پنج جلد، توسط نشر روزبهان چاپ می‌شود. همچنین اثر صوتی «خاطرات» او با صدایی دلنشین به همراه موسیقی فرزندش، آزاد حکیم رابط بزودی منتشر خواهد شد. به بهانه آغاز سال نو در آستانه هشتاد و هفتمین بهار زندگانی خسرو حکیم رابط، در چاشتگاهی زمستانی، میهمان مهربانی او و بانوی آهوانه‌اش شدیم، او دست ما را گرفت، از پشت بازار حاجی شیراز به جلفا و بنادر سیاه بر دو درانزلی پای دلمان را سست کرد. از زیر زمینی نمود آواز آزادی را بر ایمنان نجوا کرد و در دلتنگی‌های مدام جمعه‌گونه‌اش خیالمان را تکر کرد. حکیم رابط که از نخستین نمایشنامه‌نویسان این سرزمین است، به مانند هفت دهه عمر و الایش، در آن چند ساعت نیز مهر معلمی بر جان ما پاشید و مجلس رسمی گفت و گویمان را طراوتی شیرازواره بخشید. عمرش دراز باد و سرش سلامت. در ادامه، این گفت و گوی شیرین را می‌خوانید که ذره‌ای است از شیریه فرهادواری سالیانش.